

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایب (۴۴)

پنج‌شنبه ۲۰-۰۷-۱۴۳۴؛ ۰۹-۰۲-۱۳۹۲-۳۰-۰۵-۲۰۱۳

I. فص حکمت نفثی در کلمه شیشی

1. متن و ترجمه:

وَ كُلُّ عَطَاءٍ فِي الْكُونِ عَلَى هَذَا الْمَجْرَى. فَمَا فِي أَحَدٍ مِنَ اللَّهِ شَيْءٌ، وَ مَا فِي أَحَدٍ مِنْ سِوَى نَفْسِهِ شَيْءٌ وَ إِنْ تَوَعَّثَ عَلَيْهِ الصُّورُ. وَ مَا كُلُّ أَحَدٍ يَعْرِفُ هَذَا، وَ أَنَّ الْأَمْرَ عَلَى ذَلِكَ، إِلَّا أَحَادٌ مِنَ أَهْلِ اللَّهِ. فَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ يَعْرِفُ ذَلِكَ فَاعْتَمِدْ عَلَيْهِ فَذَلِكَ هُوَ عَيْنٌ صَفَاءٍ خَلَاصَةٍ خَاصَّةٍ الْخَاصَّةِ مِنْ عُمُومِ أَهْلِ اللَّهِ تَعَالَى. فَأَيُّ صَاحِبٍ كَشَفَ شَاهِدَ صُورَةٍ تُلْقِي إِلَيْهِ مَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنَ الْمَعَارِفِ وَ تَمُنُّهُ مَا لَمْ يَكُنْ قَبْلَ ذَلِكَ فِي يَدِهِ، فَبِئْسَ الصُّورَةُ عَيْنُهُ لَا غَيْرَهُ. فَمِنْ شَجَرَةٍ نَفْسِهِ حَتَّى تَمَرَةٍ عِلْمِهِ، كَالصُّورَةِ الظَّاهِرَةِ مِنْهُ فِي مُقَابَلَةِ الْجِسْمِ الصَّقِيلِ لَيْسَ غَيْرَهُ، إِلَّا أَنَّ الْمَحَلَّ أَوِ الْحَضْرَةَ الَّتِي رَأَى فِيهَا صُورَةَ نَفْسِهِ تُلْقِي إِلَيْهِ تَنْقَلِبُ مِنْ وَجْهِ حَقِيقَةِ تِلْكَ الْحَضْرَةِ، كَمَا يَظْهَرُ الْكَبِيرُ فِي الْمَرَأَةِ الصَّغِيرَةِ صَغِيرًا أَوِ الْمُسْتَطِيلَةَ مُسْتَطِيلًا، وَ الْمُتَحَرِّكَ مُتَحَرِّكًا.

و هر عطایی در اکوان بر همین شیوه است. پس، در هیچ کسی از خدا چیزی نیست، و در هیچ کسی چیزی جز از خود او نیست هر چند صورت‌ها گوناگون شوند بر او، ولی هر کسی در نمی‌یابد این را و آن که حقیقت چنین است مگر یگانگانی از اهل الله. پس، چون ببینی کسی را که دریافته است آن را، اعتماد کن بر او، که او سرچشمه صفای خلاصه خاصه خاصه از عموم اهل الله- تعالی- است. هر صاحب کشفی که مشاهده کند صورتی را که چیزی به او إلقاء می‌کند از معارف را، و هدیه می‌دهد به او چیزی را که در دستش نبوده است پیشتر، آن صورت عین اوست، نه غیر او. پس، از درخت نفس خود می‌چیند میوه علم خود را، مانند صورت ظاهر از او در مقابل جسم صقیلی، که غیر او نیست، جز آن که محل یا حضرتی که در آن صورت خود را می‌بیند که إلقاء می‌شود به او دگرگون می‌شود از وجهی به حقیقت آن حضرت، چنانچه بزرگ در آینه کوچک کوچک ظاهر می‌شود، و یا در [آینه] مستطیلی مستطیلی، و در متحرک متحرک.

وَ قَدْ تُعْطِيهِ انْتِكَاسُ صُورَتِهِ مِنْ خَصْرَةٍ خَاصَّةٍ، وَ قَدْ تُعْطِيهِ عَيْنٌ مَا يَظْهَرُ مِنْهَا فَتَقَابِلُ الْيَمِينُ مِنْهَا الْيَمِينَ مِنَ الرَّائِي، وَ قَدْ يُقَابِلُ الْيَمِينَ الْيَسَارَ وَ هُوَ الْغَالِبُ فِي الْمَرَايَا بِمَنْزِلَةِ الْعَادَةِ فِي الْعُمُومِ، وَ يَحْزِقُ الْعَادَةُ يُقَابِلُ الْيَمِينَ الْيَمِينَ وَ يَظْهَرُ الْاِنْتِكَاسُ.

و گاه صورتش از حضرتی خاص بازگون می‌نمایاند، و گاه عین آنچه را که از آن ظاهر می‌شود می‌نمایاند، و طرف راست آن مقابل می‌شود با طرف راست بیننده. و گاه طرف راست مقابل طرف چپ می‌شود، و این غالب است در آینه‌ها، که به منزله عادت است در عموم [آینه‌ها]، و با خلاف عادت، طرف راست مقابل طرف راست می‌شود و بازگونه ظاهر می‌شود. وَ هَذَا كُلُّهُ مِنْ أَعْطِيَا حَقِيقَةِ الْحَضْرَةِ الْمُتَجَلَّى فِيهَا الَّتِي أَنْزَلْنَاهَا مَنْزِلَةَ الْمَرَايَا. فَمَنْ عَرَفَ اسْتِعْدَادَهُ عَرَفَ قَبُولَهُ، وَ مَا كُلُّ مَنْ عَرَفَ قَبُولَهُ يَعْرِفُ اسْتِعْدَادَهُ إِلَّا بَعْدَ الْقَبُولِ، وَ إِنْ كَانَ يَعْرِفُهُ مُجْمَلًا. إِلَّا أَنَّ بَعْضَ أَهْلِ النَّظَرِ مِنْ أَصْحَابِ الْعُقُولِ الضَّعِيفَةِ يَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ، لَمَّا تَبَتَّ عَنْدهُمْ أَنَّهُ فَعَالٌ لِمَا يَشَاءُ، جَوَّزُوا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى مَا يُنَاقِضُ الْحِكْمَةَ وَ مَا هُوَ الْأَمْرُ عَلَيْهِ فِي نَفْسِهِ.

تمام این‌ها از عطایای حقیقت حضرتی است که تجلی در آن صورت می‌گیرد، که ما آن را به منزله آینه‌ها قرار دادیم. پس هر که شناخت استعداد خود را، شناخته باشد قبول خود را، ولی چنان نیست که هر کس شناخت قبولش را، بشناسد استعدادش را، مگر بعد قبول گرچه بشناسد آن را به اجمال، جز آن که بعضی از اهل نظر از اصحاب عقل‌های ضعیف بر آنند که چون نزدشان ثابت شده که خدا هر چه خواهد انجام می‌دهد، بر خدا روا داشته‌اند آنچه را کاستی حکمت است در حالی که واقعیت چنین نیست.

وَ لِهَذَا عَدَلَ بَعْضُ النَّظَّارِ إِلَى نَفْيِ الْإِمْكَانِ وَ اثْبَاتِ الْوُجُوبِ بِالذَّاتِ وَ بِالْغَيْرِ. وَ الْمُحَقِّقُ يُثَبِّتُ الْإِمْكَانَ وَ يَعْرِفُ حَضْرَتَهُ، وَ الْمُمْكِنُ مَا هُوَ الْمُمْكِنُ وَ مِنْ أَيْنَ هُوَ مُمَكِّنٌ وَ هُوَ بَعِيْهِ وَاجِبٌ بِالْغَيْرِ، وَ مِنْ أَيْنَ صَحَّ عَلَيْهِ اسْمُ الْغَيْرِ الَّذِي اقْتَضَى لَهُ الْوُجُوبَ. وَ لَا يَعْلَمُ هَذَا التَّفْصِيلَ إِلَّا الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ خَاصَّةً.

و برای همین، برخی از اهل نظر میل کرده است به نفی امکان و اثبات وجوب بالذات و بالغیر، ولی محقق امکان را اثبات می‌کند، و می‌شناسد حضرتش را، و ممکن را، و آنچه را ممکن است، و از کجا او ممکن است، و [می‌داند که] او خود همان واجب بالغیر است، و از کجا این اسم غیر، که مقتضی وجوب برای او شده است، بر او صادق آمده است.

2. شرح استاد حسن زاده آملی: استاد عارف، آیه الله حسن زاده آملی- حفظه الله تعالی- در شرح فصوص خود (ممد الهمم، ص ۱۰۱-۱۰۴) این کلمات شیخ را چنین شرح می‌فرمایند:

پس آن کس که ادراک حقایق از حق جل و علا می‌کند در نزد او محرز است که امر غریبی برای او نیامده است و هر عطایی که در وجود است بر این مجراست. یعنی هر کس به حسب قابلیت خود که اقتضای عین اوست می‌گیرد اگر چه صور فایض بر او گوناگون باشد. (یعنی با این اختلاف صور به حسب قابلیت خود عطا می‌پذیرد)، و هر کسی به این نکته

پی نمی‌برد مگر اوحی که بر اسرار قدر مطلعند. پس اگر چنین کسی را دیدی بر قول او اعتماد کن که این شخص دانا "عَزَّ" صفاء خلاصة خاصة الخاصة" از عموم اهل الله است. "الخاصة" واصل است، "و خاصة الخاصة" آن کسی است که رجع بالحق الی الحق، و "صفاء خلاصة خاصة الخاصة" علوم و حقایق حقانیه است که از شوب اکوان و نقایص امکان صافی است. پس هر صاحب کشفی که صورتی یعنی معارفی به او القا می‌شود و منح و عطایایی به او هبه می‌شود که قبلاً نداشت و در دست او نبود همه آنها عین اوست نه غیر او. پس از درخت وجود خود ثمره کاشته خود را چیده است. مثل صورت ظاهری که در مقابل جسم صیقل (شفاف) قرار گرفته جز صورت او نیست. همان طور که اگر جسم صیقل، (مثلاً مرآت) گوناگون باشد صورت رانی گوناگون دیده می‌شود، عین اشخاص نیز که گرفتن صور را مختلف نشان می‌دهد چنین است.

در چند جای قرآن شریف آمده است (اعراف: ۴۵، هود: ۱۹، ابراهیم: ۳) که سبیل الله را کج و معوج قرار دادند مثلاً: "أَلَا لَعَنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا" (هود: ۱۹) زیرا انسان خود سبیل الله و صراط مستقیم است. این صراط مستقیم را نپیموندند و مستقیم نرفتند کج و معوج شدند و همچنان محشور می‌شوند. "و لَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ" (الم سجده: ۱۲). این صورت و کلمه به هر رنگی که منصیغ شد آن چه که از کمون ذاتش بر او القا می‌شود، آن رنگ و رسم و روش در او اثر می‌گذارد و علی التحقیق آن چه برای انسان در خواب و بیداری به صورت کشف چه با مثال و چه بی‌مثال یعنی فوق التمثیل پیش می‌آید از کنه سرّ اوست و کاشته‌های اوست که با جان او یکی شده و مطابق اصل خودش به صورتی در می‌آید، چنانکه در روایات عدیده در کافی و غیر آن از معصومین علیهم السلام در تمثیل اعمال در موطن مختلفه برای انسان روایت شده است.

قیصری در شرح به این روایات نظر دارد که می‌گوید:

در حضرت خیال اعیان یا کماهی ظاهر می‌شوند یا به صورت صفاتی که بر آنها غالب است که در صورت دوم احتیاج به تعبیر دارند. مثل اینکه خیر محسن با حسن صور ظاهر می‌شود و شریر ظالم با قبح صور، مثل صورت کلب و سباع. (شرح فصوص قیصری، ص ۱۲۱)

جامی در شرح عبارت شیخ که فرمود، "فَأَيُّ صَاحِبٍ كَشَفَ شَاهِدَ صُورَةٍ تَلْقَى إِلَيْهِ مَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنَ الْمَعَارِفِ وَ تَمْنَحُهُ مَا لَمْ يَكُنْ قَبْلَ ذَلِكَ فِي يَدِهِ، فَبَلَدَكَ الصُّورَةُ عَيْنُهُ لَا غَيْرُهُ. فَمِنْ شَجَرَةٍ نَفْسِهِ جَنَى ثَمَرَةً غَرَسَهُ" گوید: اگر گویی بسیار می‌شود که اهل الله ارواح انبیا و اولیا گذشته را در وقایع و مقامات، در صورت حسنه می‌بینند و علوم و معارفی را که در دست ندارند از آن صور می‌گیرند و از این قبیل است آن چه را که شیخ در صدر کتاب نقل کرد که در مبشره‌ای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دید و این کتاب را از او گرفت و این معارف و حکم را از او دریافت کرد پس چگونه صحیح است اطلاق حکم به اینکه هر صورتی که به صاحب کشف القا می‌شود و همه معارفی که به او داده می‌شود آنها صورت عین او هستند لا غیر؟ در جواب گوییم: معنایش این است که آن صور و حقایق در غیب نفس مکاشف مستجنّ (نهفته) است. نفس که برای ظهور آن صور و معارف مستعد شد پس به رنگ احکامی چون سعه و صقالت و استوا و غیر آنها که در مکاشف وجود دارند بر او آشکار شدند. یعنی آن حقایق از معبر عین او نازل می‌شوند منتها چون به رنگ این معبر متصف می‌گردند و منصیغ به احکامش می‌شوند شیخ مبالغه به این عبارت فرمود، "فَبَلَدَكَ الصُّورَةُ عَيْنُهُ لَا غَيْرُهُ" و از این گفتار روشن می‌شود سخنی که از حضرت عیسی- علیه السلام- آمده است و از زبان ائمه ما- علیهم السلام- نیز نقل شده است که "علم در آسمان و زمین و ما و رای دریا نیست علم در شما نهفته است به آداب اهل الله متأدب شوید تا در دریای علم منغمم گردید."

سالك باید بداند که در سیر و سلوکش باید همت داشته باشد و صابر باشد و در گرفتن تعجیل نکند و بداند زود زود نمی‌دهند تا کم کم ظرفیت پیدا کند. شاید در همین لحظه بعد رسیدی و یافتی. شیخ عطار گوید: اگر يك انبار پر از ارزن باشد و به تو گویند که گنجشکی روزی يك دانه ارزن از آن ببرد تا انبار خالی شود آن گاه به تو بخشیم، باید صابر باشد و بداند کسانی که زود می‌گیرند بیم آن است که مجذوب اسمی شوند و در آن حد بمانند لذا فرمودند که این گونه بودن چندان تعریفی ندارد دیر رسیدن قیمت و ارزش بیشتری دارد زیرا قابلیت پیدا می‌کند برای رسیدن به مقامات و حقایق.

كما يَطْهَرُ الْكَبِيرُ فِي الْمَرَاةِ الصَّغِيرَةِ صَغِيرًا أَوْ الْمُسْتَطِيلَةِ مُسْتَطِيلًا، وَ الْمُتَحَرِّكَةُ مُتَحَرِّكًا. وَ قَدْ تُعْطِيهِ انْتِكَاسُ صُورَتِهِ مِنْ حَضْرَةِ خَاصَّةٍ، همچنان که بزرگ در آینه کوچک، کوچک دیده می‌شود و غیر مستطیل در آینه مستطیل دیده می‌شود (چنانکه در شمشیر صیقلی انسان صورت خود را مستطیل می‌بیند) و در آینه متحرک و یا صیقل متحرک هر چه باشد بیننده که خود ساکن است خوشتن را متحرک می‌بیند و گاهی خودش را در صیقل، منکوس می‌بیند.

همچنان که هر جسم صیقل که روی زمین باشد انتکاس صورت را نشان می‌دهد چنانکه در آب به خوبی مشهود است و هكذا همچنین است و پیاده شدن معارف و مقامات حقیقیه کلمات وجودیه بدون تجافی آنها از مقام خود در حضرتی از حضرات مقامات انسان.

3. شرح جندی: در شرح فصوص الحکم مویدالدین جندی (۲۷۴-۲۷۶) چنین آمده است:

او - رضي الله عنه - فرمود: وَ مَا كُلُّ أَحَدٍ يَعْرِفُ هَذَا، وَ أَنَّ الْأَمْرَ عَلَى ذَلِكَ، إِلَّا أَحَادًا مِنْ أَهْلِ اللَّهِ. فَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ يَعْرِفُ ذَلِكَ فَأَعْتَمِدْ عَلَيْهِ فَذَلِكَ هُوَ عَيْنٌ صَفَاءٍ خُلَاصَةٍ خَاصَّةٍ الْخَاصَّةِ مِنْ عُمُومِ أَهْلِ اللَّهِ تَعَالَى. (ولی هر کسی در نمی‌یابد این را و آن که حقیقت چنین است مگر یگانگانی از اهل الله. پس، چون ببینی کسی را که دریافته است آن را، اعتماد کن بر او، که او سرچشمه صفای خلاصه خاصه از عموم اهل الله- تعالی- است.)

این عبد می‌گوید: در نمی‌یابند این سرّ خفی را مگر افراد کمال، و آنها طبقاتی دارند، و همه می‌بینند نعمت‌ها و مواهب را از الله به خاطر سریان سرّ "وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَّ اللَّهٍ" (۱۶:۵۳ التّٰلٰه) (و هر نعمتی که دارید از خداست)، و این مشهودی را که ذکر کردیم در ظاهر مفهوم موجب توهم خلاف این می‌شود ولی چنین نیست آن زیرا آنان طبقاتی دارند:

از آنهاست کسی که می‌بیند همه نعمت‌ها را از الله و لیکن با اسباب، که غیر الله هستند.

و از آنهاست کسی که نمی‌بیند اثری برای اسباب و وسائط، و آنها غیر حق می‌باشند به گمان اینان.

و از آنهاست کسی که آنها شروطی می‌داند، نه اسباب و علل و وسائط.

و از آنهاست کسی که می‌بیند نعمت‌ها را از الله بدون واسطه.

و از آنهاست کسی که می‌بیند وسائط و اسباب را نیز از نعمت‌های الله.

و جمیع این اصناف محبوب هستند در عین کشف، و مشرک هستند در عین توحید، زیرا گرچه آنان می‌بینند الله- تعالی- را در رؤیت همه نعمت‌ها از الله، و لیکن اثبات می‌کنند وسائط، و نعم، و منعم علیه، و منعم را اغیاری بعضی نسبت به بعضی دیگر در حالی که حقیقت نمی‌پذیرد مگر الله واحد أحد ظاهر باطن واحد کثیر را. پس، مسما واحد است، و آن همان وجود واحد حق است، که به توسط اوست تحقق حقائق از حیث حقیقتش، و همان مسما کثیر نیز هست از حیث تعیناتش در قوایل، و منعم همان مفیض آن واحد کثیر است، و منعم علیه همان معین قابل تعینات دیگر است بعد وجود. پس، ظاهریّت و باطنیّت و اصالت و فرعیّت نسبت‌هایی هستند. پس، چون یافتی کسی را که نعمت‌های واصل سوی خود را در عرصه وجود عینی از مدرجه عین ثابت خود می‌بیند، در حق از لا و ابداء، از حیثی که آن عین ثابت عین حق است، او جمع کرده باشد بین رؤیت همه نعمت‌ها از الله و رؤیت منعم علیه عین منعم، و شهود کرده باشد احدیّت وجود را چنانچه در خود می‌باشد، و او عین صفاء خلاصه خاصه از عموم اهل الله می‌باشد، چه عامّه از اهل الله توحید را می‌بینند، و آن سی و شش مقام کلی است که از آنها یاد فرموده است قرآن در مواضعی، در تعدادی ذکر می‌فرماید، "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ"، در هر موضعی از آنها توصیف مقامی از مقامات توحید است.

و اما خاصه، وحدت را می‌بینند، چه در توحید کثرت موحد و موحد و توحید است، و این‌ها غیر یک دیگر می‌باشند در نظر عقل عادی، ولی وحدت چنین نیست.

[پاورقی: در مصباح بناء بر نقل شارح فناری، چنین آمده است، "و اما خاصه، وحدت را می‌بینند در حالی که در آن کثرت موحد و موحد و توحید نیست مگر به نحو عقلی..."]

و اما خاصه خاصه، می‌بینند وحدت را در کثرت در حالی که غیریتی بین آن دو نیست.

و خلاصه خاصه خاصه، کثرت را در وحدت می‌بینند.

و صفاء خلاصه خاصه خاصه جمع می‌کنند بین دو شهود، و آنها در این شهود جمعی بر طبقاتی می‌باشند. کامل دارای جمع است، و اکمل از او در شهود آن است که می‌بیند کثرت در وحدت را عین آن، و می‌بیند وحدت در کثرت را عین آن نیز همگی به نحو شهودی، و مشاهده می‌کنند عین احدیّت جامع بین این دو شهود را در شاهد و مشهود.

و اکمل و اعلی و افضل [از او] آن است که مشاهده می‌کند عین جامع مطلق از وحدت و کثرت و جمع بین آن دو را، و از إطلاق مفهوم در عین سواء (تساوی) بین ثبوت همه آن برایش و انتفاءش از آن، و اینان صفوت صفاء خلاصه خاصه خاصه هستند، باشد که خدا ما و تو را از آنها قرار دهد، که او قدیر خبیر است.

او - رضي الله عنه - فرمود: فَأَيُّ صَاحِبٍ كَشَفَ شَاهِدَ صُورَةٍ ثَلَاثِي إِلَهِ مَا لَمْ يَكُنْ عَنْدهُ مِنَ الْمَعَارِفِ وَ تَمَنُّهُ مَا لَمْ يَكُنْ قَبْلَ ذَلِكَ فِي يَدِهِ، فَبَلَّكَ الصُّورَةَ عَيْنُهُ لَا غَيْرَهُ. فَمِنْ شَجَرَةٍ نَفْسِهِ حَتَّى تَمَرَةٍ عَلَيْهِ، كَالصُّورَةِ الظَّاهِرَةِ مِنْهُ فِي مُقَابَلَةِ الْجِسْمِ الصَّقِيلِ لَيْسَ غَيْرُهُ، إِلَّا أَنَّ الْمَحَلَّ أَوِ الْحُضْرَةَ الَّتِي رَأَى فِيهَا صُورَةَ نَفْسِهِ ثَلَاثِي إِلَهِ تَنَقَّلَ مِنْ وَجْهِ بِحَقِيقَةِ تِلْكَ الْحُضْرَةِ.

(هر صاحب کشفی که مشاهده کند صورتی را که چیزی به او إلقاء می‌کند از معارف را، و هدیه می‌دهد به او چیزی را که در دستش نبوده است بیشتر، آن صورت عین اوست، نه غیر او. پس، از درخت نفس خود می‌چیند میوه علم خود را، مانند

صورت ظاهر از او در مقابل جسم صقیلی، که غیر او نیست، جز آن که محل یا حضرتی که در آن صورت خود را می‌بیند که إلقاء می‌شود به او دگرگون می‌شود از وجهی به حقیقت آن حضرت.)

این عبد می‌گوید: او - رضي الله عنه - اشاره فرمود به این که هرگاه مکاشف ببیند صورتی إلقاء می‌کند به او از علوم آنچه را نمیتوانست بداند، نباید توهم کند که آن الله است، به ویژه هنگامی که تجلی از حضرت ذاتیه باشد، هر چند صورت بگوید که او الله است، و باید بداند که در حقیقت هر چند تجلی از الله است - چنانچه گفته شد - و لیکن تعین تجلی بر او از عین ثابت خود اوست. بنابراین، متجلی عین اوست از آن جهت که عین حق است. پس، حق تجلی نکرد برای او مگر در صورت عین ثابت او در عین شهود حق. پس، از درخت نفس خودش - که همان اسماء معین الله در وجود حق می‌باشند و به توسط آن از عین ثابت خودش که معین آن اسماء است از [این] حضرت و در آن - چید ثمره علم خود را، که عین عطیه إلهی است، که می‌آید از حضرتی اسمی، که همان درختی است که کاشت آن را در زمین حقیقت و عین ثابت خود، چنانچه صورت ظاهر از او در جسم شفاف غیر او نیست، چه اگر غیر او می‌بود، در آن می‌بود بدون او نیز، بلکه محل ظهور صورت او شهود ذاتش را به او بخشید. همین‌سان، ظهور او در وجود حق به حسب ظهور عین ثابت اوست در آینه حق، و می‌بخشد به او شهود ذات خودش را در حق. پس، میندار که آن خود الله است هر چند در حقیقت نیست مگر الله، و لیکن کل منحصر نمی‌شود در جزء، جز این که صورت رنگ می‌پذیرد، از وجهی، از رنگ محل، و رنگش ظاهر می‌شود به حسب آن. همین گونه، حق به عین ثابت، از حیث تعین و ظهورش در او، می‌بخشد حقیقتی را که آن در آن عین ثابت اوست، و آن (عین ثابت) به توسط آن (حقیقت) در او (حق) اوست. پس، فهم کن!

او - رضي الله عنه - فرمود: كَمَا يَظْهَرُ الْكَبِيرُ فِي الْمَرْأَةِ الصَّغِيرَةِ صَغِيرًا أَوْ الْمُسْتَطِيلَةَ مُسْتَطِيلًا، وَ الْمُنْتَحَكَّةَ مُنْتَحَكًا. وَ قَدْ تُعْطِيهِ الْإِثْكَاسُ صُورَتَهُ مِنْ حَضْرَةٍ خَاصَّةٍ، وَ قَدْ تُعْطِيهِ عَيْنٌ مَا يَظْهَرُ مِنْهَا فُتْقَابِلُ الْيَمِينِ مِنْهَا الْيَمِينُ مِنَ الرَّأْيِ، وَ قَدْ يُقَابِلُ الْيَمِينُ الْيَسَارَ وَ هُوَ الْغَالِبُ فِي الْمَرَايَا بِمَثَرَةِ الْعَادَةِ فِي الْعُمُومِ، وَ يَحْزُقُ الْعَادَةُ يُقَابِلُ الْيَمِينُ الْيَمِينُ وَ يَظْهَرُ الْإِثْكَاسُ. وَ هَذَا كُلُّهُ مِنْ أَغْطِيَاتِ حَقِيقَةِ الْحَضْرَةِ الْمُتَجَلِّي فِيهَا الَّتِي أُتْرَلَانَهَا مَثَرَةُ الْمَرَايَا.

چنانچه بزرگ در آینه کوچک کوچک ظاهر می‌شود، و یا در [آینه] مستطیلی مستطیلی، و در متحرک متحرک. و گاه صورتش از حضرتی خاص بازگون می‌نمایند، و گاه عین آنچه را که از آن ظاهر می‌شود می‌نمایند، و طرف راست آن مقابل می‌شود با طرف راست بیننده. و گاه طرف راست مقابل طرف چپ می‌شود، و این غالب است در آینه‌ها، که منزله عادت است در عموم [آینه‌ها]، و با خلاف عادت، طرف راست مقابل طرف راست می‌شود و بازگونه ظاهر می‌شود. تمام این‌ها از عطایای حقیقت حضرتی است که تجلی در آن صورت می‌گیرد، که ما آن به منزله آینه‌ها قرار دادیم.

این عبد می‌گوید: ظهور کبیر در آینه صغیر به صورت صغیر، مثل زدن است برای ظهور حق در مظهریت هر عینی به حسب آن. و مستطیل مثلی است بر مظهریت عالم امر و ارواح، چه طول عالم برای آنهاست، و عرض برای عالم صور جسمانی و مثالی و خیالی است از آن حیث که صورت‌ها و أمثله‌ای هستند.

و ظهور در متحرک به صورت متحرک مثلی است برای تجلیات و تعیناتی که دایمی است ظهور و تنوعشان پی در پی به صورت حقی و خلقی، جمعی و فرقی.

و بازگونه بودن صورت در آینه هنگامی که پایین بیننده باشد در وضع، مثالی است بر حق در خلق به صورت خلق، نه حق. و انعکاس آن در آن به عکس آنچه ذکر کردیم هنگامی که آینه فوق بیننده باشد مثلی است برای ظهور خلق در حق به صورت حق، نه خلق.

و تقابل طرف راست با طرف راست مثلی است برای ظهور حق مطلق در مظهریت انسان کامل به صورت کامل، یا برای ظهور حق مطلق در مقیدی که محاذی است مطلق به صورت مطلق از حیث آن که عکس عکس مساوی است با اصل، ...